۱۶. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۸/۱۳)

۱۶. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۸/۱۳) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - شنبه، ۱۳ آبان ماه ۱۴۰۲ موضوع : بررسی اشکال عدم انطباق خط مقسم لیل و نهار با خط نصف النهار و حکم به تفاوت شروع ماه در بلاد واقع در یک نصف النهار، تفکیک تولد ماه و خروج ماه از تحت الشعاع و امکانیت رویت هلال

- پیش‌گفتار(چکیده)
- اشکال: عدم انطباق خط مقسّم لیل و نهار بر نصف النهار؛ مستلزم تفاوت غروب و رؤیت هلال در بلاد واقع بر یک طول جغرافیایی
- برخی مبادی تصوری بحث
  - مایل بودن محور زمین عامل تفاوت خط مقسّم لیل و نهار و نصف النهار
- پاسخ به اشکال
  - الف) عدم امکان رویت هلال؛ طبق مبنای لزوم قابلیت رؤیت هلال
  - ب) مبنای کفایت وجود هلال در افق و خروج ازتحت الشعاع: فاصله خروج قمر ازتحت الشعاع و غروب آن، حداقل بیست دقیقه است، لذا قطعاً در تمام بلاد هلال بالای افق بوده
- نحوه شکل‌گیری هلال در قمر و حد دانژون
- فعلیت انشائات طولی و جمع بین حکم واقعی و ظاهری
- کسر و انکسار ملاکها در تزاحمات توسط حاکم شرع
- استظهار از ادله شرعیه و استخراج تابع ارزش؛ مثال کراهت در بیان آیتالله بهجت

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
بررسی اشکال عدم انطباق خط مقسم لیل و نهار با خط نصف النهار و حکم به تفاوت شروع ماه در بلاد واقع در یک نصف النهار، تفکیک تولد ماه و خروج ماه از تحت الشعاع و امکانیت رویت هلال

موضوعات فرعی:
اشکال: عدم انطابق خط مقسّم لیل و نهار بر نصف النهار؛ مستلزم تفاوت غروب و رؤیت هلال در بلاد واقع بر یک طول جغرافیایی
برخی مبادی تصوری بحث
پاسخ به اشکال
نحوه شکلگیری هلال در قمر و حد دانژون
????? ??????? ???? ? ??? ??? ??? ????? ? ?????
کسر و انکسار ملاکها در تزاحمات توسط حاکم شرع
استظهار از ادله شرعیه و استخراج تابع ارزش؛ مثال کراهت در بیان آیتالله بهجت

اشکال: عدم انطباق خط مقسّم لیل و نهار بر نصف النهار؛ مستلزم تفاوت غروب و رؤیت هلال در بلاد واقع بر یک طول جغرافیایی

جلسه قبل برگهای دادند، راجع به بحث رؤیت هلال. چهار صفحه است اما چون تصویری نقشه دارد، متن آن کمتر است. حاج آقای حسن زاده میفرمودند آدم که دست به قلم میگیرد خیلی از زوایای بحث برای خودش و دیگران، روشن میشود. عبارت دیگری داشتند. علی ای حال نوشتن مطلب و توضیح دادن آن خیلی فایده دارد. هر چه هم که شما زحمت بکشید من به سهم خود خوشحال میشوم و هم استقبال میکنم. لذا ایشان زحمت کشیدهاند، من فرمایش ایشان را مرور میکنم و مطالبی هم که دارم عرض میکنم.

فرمودهاند: با توجه به اختلاف تقریباً بیست و سه درجهای دائره معدل النهار و دائرة منطقة البروج که در اصطلاح به آن میل اعظم میگویند، در مناطقی که هم طول هستند و عرض جغرافیایی متفاوت دارند، در تمامی روزهای سال طلوع و غروب خورشید، در یک ساعت اتفاق نمی افتد. بلادی که عرضهای مختلفی دارند طلوع و غروبشان در یک ساعت نیست. البته فرمودند: برای نمونه طلوع و زوال و غروب خورشید شش روز از سال را در سه نقطه که تقریباً هم طول هستند بررسی میکنیم؛ تنکابن، قم و بوشهر.

خُب به شش روز نیاز نیست، سه روز هم کافی است. و بلکه دو روز هم کافی است. شش روز برای وضوح بیشتر است. سه نقطه هم نیاز نیست، دو نقطه هم کافی است. ولی سه نقطه برای این است که یکی از آنها وسط باشد و دو طرفش هم باشند. برای وضوح بیشتر به این صورت فرمودهاند.

میفرمایند: طول جغرافیایی تنکابن، قم و بوشهر همه پنجاه درجه است. از مبداء رسمی گرینویچ. عرض جغرافیایی تنکابن، سی و شش درجه است، قم سی و چهار درجه است و بوشهر، بیست و هشت درجه. پس عرض ها مختلف است ولی طولها واحد است. خُب طلوع و غروب این سه شهر یکی هست یا نه؟ طولها حدوداً واحد است. یعنی تقریباً در نصف النهار شریک هستند. خُب حالا طلوع و غروب آنها به چه صورت است؟ فقط فرمودهاند تنها در دو روز در سال، این طلوع و غروبها یکی است. در اعتدال بهاری در بیست و نهم اسفند و اعتدال پاییزی در یکم مهر. طلوع و زوال و غروب در این سه منطقه

در یک زمان است. جدول آن را هم آورده‌اند و نقشه هایی را هم اضافه کرده‌اند.

در بیست و نهم اسفند و اول مهرماه، غروب آفتاب در تنکابن هجده و هجده دقیقه است. در قم هم هجده و هجده دقیقه است، در بوشهر هم همینطور است. چرا؟ چون در بیست و نه اسفند است؛ در اعتدال بهاری است. چون نصف النهارها نزدیک هم است پس طلوع و غروبها هم یکی است. این برای این دو روز. اما در غیر از این دو روز به این صورت نیست. ایشان به پانزدهم اردیبهشت و پانزدهم تیر مثال زده‌اند. پانزده اردیبهشت وسط فصل بهار است؛ قلب الربیع است. اما پانزده تیر قلب تابستان نیست. وقتی علماء میخواستند شدت گرما را بگویند میگفتند قلب الاسد. قلب الاسد پانزدهم مرداد است. پانزده تیر قلب السرطان است. ولی قلب الاسد وسط کل تابستان است. بعد از اعتدال بهاری در نیم کره شمالی روزها بلند میشود و در نیم کره جنوبی کوتاه میشود. میفرمایند: در مناطق شمالی طلوع زودتر و غروب دیرتر است. چون هر چه شمالی تر باشد طول روز در ایام تابستان بیشتر است. خُب ال محاله وقتی طول روز بخواهد بیشتر باشد، از طرف طلوع و غروب، مقداری اضافه میشود.

در این جدول آمده: در پانزدهم اردیبهشت طلوع آفتاب در تنکابن پنج و نه دقیقه است، غروب آفتاب هجده و پنجاه و هشت دقیقه است. روزش طولانی تر از قم است. در قم طلوع آفتاب پنج و سیزده دقیقه است و غروب هجده و پنجاه و چهار دقیقه است. پس روز قم کوتاه‌تر است، هم از حیث طلوع و هم از حیث غروب. چرا؟ چون عرض تنکابن بیشتر است. عرض قم کمتر است. بوشهر هم چون عرضش خیلی کمتر است، طلوعش پنج و بیست و سه دقیقه است اما غروب آن هجده و چهل و پنج دقیقه است. چقدر از آنها جلوتر است. جدول های آن هم به همین صورت است.

> 6:24

شاگرد: عرض بوشهر از کجا کمتر است؟

استاد: بوشهر عرضش از قم و تنکابن کمتر است. عرض بوشهر بیست و هشت درجه است، عرض قم سی و چهار درجه است، عرض تنکابن سی و شش درجه است.

بعد فرمودند در جدول سه و چهار این دو روز معین شده. بین این سه منطقه، روز در تنکابن بلندتر است و بوشهر روز کوتاه‌تری دارد. مشاهده میشود که غروب خورشید زودتر از دو شهر دیگر است. بعداً هم در زمستان هم آورده‌اند. در زمستان برعکس است. در نیم کره شمالی روزها کوتاه‌تر است. چون کوتاه است هر چه مثل تنکابن عرضش بیشتر است روزش کوتاه‌تر است. بنابراین درست برعکس تابستان است. طلوعش دیرتر و غروبش هم زودتر است.

در صفحه چهارم هم میفرمایند: حال که به این صورت شد، در غیر از دو روزی که اعتدالین بود، خطی که کره زمین را به شب و روز تقسیم میکند منطبق بر خط نصف النهار نیست و نسبت به آن انحناء دارد. بر این اساس درصورتیکه مبنای شروع ماه قمری برای یک منطقه، وجود ماه در آسمان قبل از غروب آفتاب باشد، نمیتوان گفت که با رؤیت هلال در یک منطقه، برای همان طول جغرافیایی در مناطق غربی تر، ماه قمری شروع شده است. مثلاً اگر در پانزدهم دی ماه در ساعت هجده و هفت دقیقه - یعنی یک دقیقه قبل از غروب - هلال ماه در قم متولد شود، آن شب، شب اول ماه خواهد بود. ولی در تنکابن - چون غروبش زودتر شده - غروبش گذشته و ماه هم هنوز نبوده. ولی در تنکابن که طول جغرافیایی یکسانی با قم دارد، اما عرض آن بیشتر است شب اول ماه نیست. چون غروب شده و گذشته است. زیرا هلال بعد از غروب خورشید در این منطقه متولد شده است و حین غروب خورشید در تنکابن هلال در آسمان نبوده است. همچنین در همان عرض جغرافیایی تنکابن در غرب آن، نقاطی هست که هنوز غروب نشده بود و ماه متولد نشده بود. یعنی غروب شده

بوده و ماه متولد نشده بود. لذا نقاطی هست که آن شب، شب اول ماه نیست. اما در مناطقی که در عرض جغرافیایی با بوشهر یکسان هستند و در شرق بوشهر واقع شده‌اند، مواردی هست که آن شب برای آنها شب اول ماه قمری است. مثل قم؛ آنها دیده‌اند و در قم هم دیده‌اند، با اینکه غروبش دیرتر بوده اما ... .

در ادامه می‌فرمایند: پس می‌توان گفت براساس معیار بودن هلال حین غروب، این گزاره که رؤیت هلال در یک نقطه کاشف از داخل شدن ماه قمری جدید برای مناطق غربی است، مطلق نیست. و اطلاق آن در موردی که تولد هلال مصادف با اعتدالین باشد صادق است. در غیر این مورد رؤیت هلال کاشفیتی نسبت به عنوانین منطقه شرقی ای غربی ندارد. برای حکم نسبت به مناطق شرقی و غربی باید خط مقسّم شب و روز حین تولد هلال ملاحظه شود.

برخی مبادی تصوری بحث

مایل بودن محور زمین عامل تفاوت خط مقسّم لیل و نهار و نصف النهار

این اصل بحث ایشان بود. اولی که من فرمایش ایشان را شروع کردم، یادم آمد که وقتی متن «اسألة حول رویة الهلال» را میخواندیم این تذکر را دادم. عبارت «اسألة» این بود: فتوای قبلی حاج آقا را ذکر کردند و بعد فرمودند که از آن عدول کردهاند.

> «و ایضا کان یعتقد فی ما مضی انه اذا کان مکانان علی خط طول واحد ای یتفقان فی وقت طلوع الشمس و غروبها»[1].

آن جا عرض کردم که مقصود ایشان معلوم است و الا این طبق اصطلاح نیست. این طولی که ایشان میگویند آن طول جغرافیایی نیست. چرا؟ چون دو مکانی که در طول جغرافیایی شریک هستند، در غروب که متفق نیستند. این را چندین بار عرض کردم. حالا ایشان روی حساب اصطلاح جلو نرفته اند ولی چون بعد میگویند «ان یتفقان»، یعنی مقصود ما از طول همان خط مقسّم است. نه طول جغرافیایی. الآن توضیحات شما هم دارد تذکرات من را توضیح میدهد.

مباحثه هیئت که همینجا در سال هشتاد و سه بود را دیدهاید یا نه؟ علی ای حال آن فایل ها را هر کسی حوصله کرد ببیند. برای سر نخ است. من که تخصصی ندارم، همینطور مباحثه کردیم که راه بیافتیم. یک فایلی است که زمینه شروع کار است؛ تشریح الافلاک شیخ بهائی ده صفحه است. کل علم هیئت را در آن آوردهاند. همیشه میگویند که این از تخصص های جناب شیخ بهائی است که کتابها را در دو-سه برگ میگوید. کل علم هیئت را در ده صفحه بیان کردهاند. ما در سی جلسه آن را مباحثه کردیم. تصویری هم هست و موجود است. شاید در سال هشتاد و سه بود. مطالب خوبی است. وقتی این کتاب یادم میآید، فرمایش یکی از اعزه که به من فرمودند یادم نمیرود. سالی بود که ما هنوز به اینجا نیامده بودیم. در محله قبلی بودیم. ماه مبارکی بود، هوا هم گرم بود. ما مباحثه تشریح الافلاک را شروع کردیم. ماه مبارک، آن هم بعد از نماز عصر! آن عزیز فرمودند من از صبح با دهن روزه شروع به مباحثه میکردم، تا ظهر هم مشغول بودم. خُب طبیعی است، وقتی نماز ظهر وعصر را خواند انسان روزه باید برود غش کند! دیگر حال ندارد. ایشان گفتند با کمال خستگی و این همه مباحثه، وقتی نماز ظهور و عصر را میخواندم، وقتی میفهمیدم دارم به مباحثه تشریک الافلاک میآیم که مطالبش برای من جذاب بود، پَر میگرفتم. یعنی خستگی فراموش میشد. برای ایشان جذاب بود. منظور اینکه این مباحثهها باید باشد. تشویق میکردند که کار کنید. نباشد نمیشود. جوانی میآید و سن بالا میآید.

14:06

همین مطلب را مرحوم شیخ در تشریح الافلاک در دو جا ذکر می‌کنند. یکی ذیل دائرة افق و یکی هم ذیل مناطق ارض. برای کل کره زمین، هفت نوع افق می‌فرمایند. سه نوع از آن‌ها که خیلی عنوان دارد و جامع هفت تا است، این است: افق دوالبی، افق رحوی و افق حمایلی. اگر شما به قطب بروید افق شما رحوی می‌شود. یعنی کره آسمان مثل چرخ آسیاب دور می‌زند. اگر به نقاط استوا بروید آسمان مثل یک دوالب می‌چرخد. مثل چرخ چاه است. بین آن‌ها چه؟ اگر از استوا تا قطب بروید در این دو درجه افق حمایلی می‌شود. یعنی آسمان دارد کج می‌گردد. نه دوالبی می‌گردد و نه رحوی. هر چه عرض آن بیشتر شود حمائل بیشتر می‌شود. هر چه از استوا دور شوید و عرض بیشتر شود حمائل بیشتر می‌شود. این‌ها مطالب خوبی بود که شیخ در آن جا گفتند. البته بعداً می‌گویند که این‌ها هفت تا است. چون مناطق استوائی یک افق دارند. قطبین یک نوع دیگری از افق را دارد. از استوا تا میل اعظم - بیست و سه درجه‌ای که آقا فرمودند - هم یک افق است. روی خود سر بیست و سه درجه هم یک افق است. بین این خط رأس السرطان تا رأس شصت و هفت درجه هم یک افق است. دوباره رأس شصت و هفت درجه هم یک افق است. بین شصت و هفت درجه تا قطب هم یک افق است. مجموعش هفت نوع می‌شود. از نظر شخصی در استوا یک افق است. ولی قطبین دو تا است. در رأس السرطان و نوار شصت و هفت درجه که یک خط است، چهارتا است. هر کدام دو تا دو تا است. بین آن دیگر نه.

بنابراین این مطلب، مطلب مهمی است. باید توجه داشته باشیم بلدی هستند که در نصف النهار شریک هستند اما اصلاً خصوصیت مایل بودن محور زمین، باعث می‌شود با این‌که در نصف النهار شریک هستند، اما در طلوع و غروبشان یکی نیستند. پس نصف النهارها تنها در ظهر شریک هستند. نه در طلوع و غروب.

در اعتدال بهاری به چه صورت است؟ عبارت ایشان این بود: در زمان اعتدال بهاری و اعتدال پاییزی، طلوع، زوال و غروب در این سه منطقه در یک زمان اتفاق می‌افتد. درست است که می‌گویی‌م اعتدال بهاری در روز اول و بیست و نه اسفند است، اما اعتدال بهاری یک نقطه است. از نظر هیوی، ثانیه آن را هم می‌گویی‌د. می‌گویی‌د حلول مرکز شمس به برج حمل. یعنی مرکز شمس به نقطه اعتدال بهاری رسید و حال در شد. اعتدال بهاری نقطه و لحظه است. بنابراین این‌که بگویی‌م کل روز به این صورت است، مسامحه است. و لذا اگر بخواهیم دقیق بگویی‌م؛ لحظه اعتدال بهاری زمانی است که مرکز خورشید به محل تقاطع معدل النهار با منطقة البروج می‌رسد. مرکز شمس که به این رسید و دو نقطه بر هم منطبق شدند آن وقت، لحظه اعتدال می‌شود. در این لحظه آن نقاطی روی استوا...؛ روی زمین بلدی هستند که درست روی خط استوا هستند. آن نقطه روی استوا که الآن ظهر محلی آن‌ها است، یعنی مرکز خورشید روی نصف النهار آن نقطه‌ی از استوا است، آن یک دایره افق دارد، قطب بالا و پایین آن، سمت الرأس پایین است و کره زمین را نصف می‌کند. در این‌جا لحظه‌ای که شمس به اعتدال بهاری می‌رسد نقطه‌ای از استوا که الآن زوال آن است، یعنی درست خورشید بالای سرشان است. و همان لحظه هم لحظه اعتدال بهاری است. یعنی ظهر آن نقطه با لحظه اعتدال بهاری یکی شده است. این نقطه و این بلد، یک دائره افق دارد. این دائره الافق همین خط مقسم است. خط مقسم اصطلاح دارد؛ دائره افق با قطبین معلوم که این دائره تشکیل می‌دهند.

فقط این خط یک مقداری از دائره عظیمه کوچک تر است. چرا؟ به‌خاطر این‌که جرم شمس بزرگ‌تر از جرم زمین است و وقتی جرم بزرگ‌تر به جسم کوچک تر نور بتاباند، کاملاً نصف آن را نورانی نمی‌کند بلکه مقداری بیش از نصف را نورانی می‌کند. چون بزرگ‌تر است. لذا خط مقسم لیل و نهار، از دایره افق آن بلد مقداری بیشتر است. به‌خاطر بزرگی حجم خورشید.

همین فضا در خط‌های بعدی می‌آید. ایشان فرمودند در پانزدهم اردیبهشت. این خط مقسم لیل و نهار در پانزدهم اردیبهشت دایره افق کجا است؟ ساعتی که در تصویر ایشان هست، به ساعت

جهانی پانزده و هجده دقیقه است. لندن ساعت سه و هجده دقیقه می‌شود. همان زمانی‌که در لندن ساعت سه است، نقطه‌ای هست که زوالش هست. نسبت به لندن عرض غربی دارد. طرف اقیانوس اطلس می‌شود. اگر آن نقطه طوری باشد که عرض جغرافیایی‌اش دقیقاً با عرض خورشید در روز پانزدهم یکی باشد، یعنی پانزدهم اردیبهشت خورشید از معدل‌النهار چقدر فاصله گرفته؟ فرض می‌گیریم هشت درجه؛ ده درجه. یک نقطه‌ای روی کره زمین که عرض جغرافیایی‌اش همین ده درجه است، و در این ساعتی که گفتید ظهرش است، این یک دایره افق دارد. این خط مقسمی که الآن گفتیم، دایره افق آن جا است. پس این خط مقسم، از دایره افق بیرون نیست. روی اصطلاح خودش نیاز نیست جدا کنیم. بله، برای تجربی که می‌خواهیم بگوییم مقداری محیط است، خوب است. این مطالب فنی‌ای بود که خوب است مطالعه کنید و ملکه ذهن شریفتان شود تا بعداً راحت باشید.

---

[1] أسئلة حول رؤية الهلال مع أجوبتها نویسنده : السيد علي الحسيني السيستاني صفحه : ۳۷

پاسخ به اشکال

الف) عدم امکان رویت هلال؛ طبق مبنای لزوم قابلیت رؤیت هلال

23:14

اما مطالب فقهی؛ حالا که طلوع و غروبها یکی نیست، درصورتیکه مبنای شروع ماه قمری برای منطقه، وجود ماه در آسمان باشد...؛ در اینجا دو-سه کلمه به جای هم به کار رفته است. وجود، رؤیت هلال، تولد هلال، در آسمان باشد، معادل هم نیستند. خیلی تفاوت میکنند. مثالی که ایشان زدند این بود: در پانزدهم دی ماه در قم شب اول ماه خواهد بود، اگر تولد هلال هفده و هشت دقیقه باشد - هفده و نه دقیقه در قم غروب است - یک دقیقه به غروب مانده است. خُب در اینجا که هلال قابل رؤیت نیست. یعنی تولد هلال، سبب میشود که در بالای افق یک دقیقه، ماه داشته باشیم. اما اگر بگویید باید قابل رؤیت باشد، به اتفاق همه، ارتفاع هلالی که در یک دقیقه ای از افق قرار گرفته، کاری نمیکند که آن را قابل رؤیت کند. البته شرائط هم فرق میکند.

میخواهم بگویم صرف تولد و صرف اینکه بالای افق هلال باشد کافی نیست. جلوتر عرض کرده بودم. برخی میگویند هلال باید در افق بلد طوری باشد که قابل رؤیت متعارف باشد. اینکه در یک دقیقه نیست. مخصوصاً اگر دائره افق را با این خط مقسم در نظر بگیریم، تفاوتهایی در زمان کل دائره افق با افق ترسی و امثال آن را دوباره ملاحظه کنید.

آیا وجود هلال یا وجود قمر بالای افق کافی است یا نه؟ من از فرمایشات حاج آقا (بهجت) به این صورت استفاده کردم که مبنای فقهی ایشان همین بود. یعنی ما به هر وسیلههای علم پیدا کنیم که در وقت غروب قم، بالای افق هلال باشد، کافی است. و حال اینکه این مبناء را خیلی ها به این صورت نمیپذیرند. تصریح میکنند. لذا ایشان به تلسکوپ قائل بودند. با این مبنایشان کاملاً موافق بود. میگفتند تلسکوپ چه کار میکند؟ تلسکوپ به ما میگوید که هلال بالای افق است. در قم بالای افق هلال هست. ما بیشتر از این نمیخواهیم. اما دیگران تصریح میکنند و میگویند اگر علم هم داشته باشیم که هلال بالای افق هست اما شرائط ارتفاع آن بهگونهای است که امکانیت رؤیت ندارد، فایده ندارد.

ب) مبنای کفایت وجود هلال در افق و خروج از تحت الشعاع: فاصله خروج قمر از تحت الشعاع و غروب آن، حداقل بیست دقیقه است، لذا قطعاً در تمام بلاد هلال بالای افق بوده

در اینجا مطالبی که متفرع شد، به این صورت است: در تنکابن شب اول ماه نیست، چون غروب شده بود و تولد هلال نشده بود. آن جا ماه ثابت نمی‌شود. مبنا چیست؟ وجود ماه در آسمان. خب اگر می‌گویید وجود ماه در آسمان میزان است، این کلمه تولد دو اصطلاح دارد که مدام به جای هم به کار می‌رود. یکی به‌معنای عبور از مقارنه است. یک لحظه است که از مقارنه در می‌شود. این خوب است؛ می‌توانیم قشنگ برای آن حرف بزنیم. اما اگر بگویید تولد ماه به‌معنای خروج قمر از تحت‌الشعاع است که قابل رؤیت باشد، برای این خروج، لحظه می‌گویند. اما طبق ضوابطی که چه قدر سر آن اختلاف است. مرحوم آقای تهرانی در مراسلات فرمودند: «مما یستحیل»؛ گفتند اصلاً محال است شما بتوانید لحظه خروج از تحت الشعاع را محاسبه کنید. خواجه چقدر زحمت کشیده، دیگران چقدر زحمت کشیده‌اند، اما در نهایت عبارت ایشان این بود که محال است تا بتوانید ضابطه دقیقی ارائه بدهید که با نفس الامر مطابق باشد.

بنابراین اگر منظور از تولد، خروج از تحت‌الشعاع است، نکته این است که؛ درست است که طبق یک ضابطه ای هلال در قم متولد شد، در تنکابن غروب شد و هلال متولد نشده بود، اما در تنکابن هم قطعاً بالای افق هلال داشتیم. چرا؟ چون مدتی است که شمس غروب کرده. بالای افق بودن هلال به این است که شما می‌گویید یک دقیقه متولد شود. اگر مقارنه منظور باشد که آن میزان نیست. تولد به این معنا که قابل رؤیت شود، این هم می‌گوییم بالای افق باشد، با این چند

لحظه فاصله، چون خیلی بود که مقارنه شده بود، قمر از غروب شمس فاصله داشت.

حال برگردیم؛ «اگر مثلاً در پانزده دی ماه در ساعت هفده و هشت دقیقه - هفده و نه دقیقه در قم غروب است - هلال ماه متولد شود، آن شب در قم شب اول ماه خواهد بود». اینجا اگر بخواهیم صرفا بگوییم در وقت غروب یک دقیقه هلال متولد شده داریم، یعنی چقدر بعد از آن ماه غروب میکند؟ غروب شمس هفده و نه دقیقه بود. هفده و هشت دقیقه ماه متولد شد، خب ماه چه زمانی غروب میکند؟

شاگرد: چند ثانیه بعد از آن.

استاد: نه، اگر تولد مقارنه ای را میگویید، درست است. اگر تولد بهمعنای خروج از تحتالشعاع را میگویید، اینکه خیلی فاصله گرفته است. حدود نیم ساعت بعدش غروب میکند. حداقل بیست دقیقه بعدش غروب میکند. پس تولد هلال در هفده و هشت دقیقه، معنایش این است که اگر منظور از تولد، خروج ازتحت الشعاع باشد، هفده و هشت دقیقه غروب است، هفده و چهل دقیقه هم غروب ماه میشود. لامحاله است. راهی غیر از این ندارید. بنابراین وقتی در تنکابن غروب می شده، بالای افق ماه داشتند. ولو از تحتالشعاع به این معنا خارج نشده بود.

شاگرد: به آن هلال میگفتند؟

استاد: چون تعیین آن مستحیل است، از کجا میگویید؟ میخواهم «یستحیل» را عرض کنم. چون «یستحیل» دارد می گوید؛ چه بسا با یک ضابطه پایینتری بگوییم بله، هلال بوده. روی این ضابطه، تولد هلال نبوده. با یک ضابطه اخف و دقیقتری، هلال داشتیم. چرا این را عرض میکنم؟ چون در وقت غروب تنکابن وجود قمر بالا بوده؛ یعنی در تنکابن هم جرم قمر نسبت به غروب آن، مثل بیست دقیقه - نیم ساعت بعدش بوده. لذا در آن جا هم قمر را داشتیم. طبق این ضابطه میگوییم غروب شد و نمیتوانستید ببینید. یک ضابطه دیگر میگوید در تنکابن هم میتوانستید ببینید.

ولی علی ای حال قم و تنکابن در این شریک هستند که وجود قمر را در بالای افق داشتند. جدول ها میگویند که اگر در قم خروج از تحتالشعاع هفده و هشت دقیقه باشد، غروب آن حداقل هفده و سی دقیقه میشود. حداقل متعارف برای رؤیت، بیست دقیقه است. همین زمان در تنکابن هم با این فاصله، غروب ـ ماه رخ میدهد؛ ولو خروج از تحتالشعاع هم نباشد. پس غروب ماه که فرقی نکرده و بالای افق بوده. اینها نکاتی است که باید در کلمه «وجود ماه»، «رؤیت هلال» و «تولد هلال» تفاوت بگذاریم.

> 32:37

شاگرد: تولد ماه، دم نظر فقها هست یا نه؟

استاد: عرض کردم دو اصطلاح تولد دارم. یک تولد این است که مرکز ماه به سطح تقاطع مرکز زمین و شمس. قبلاً هم عرض کردم؛ اقتران سطحی داشتیم و اقتران مرکزی. در اینجا اقتران مرکزی را میگویم. این یک جور تولد است. لحظهای هم هست. میگویند لحظه مقارنه روشن است و دقیق است و ریاضی است. هیچ کسی هم در آن مشکلی ندارد. خیلی ها میگویند امروزه که این قدر علم پیشرفت کرده چرا میگوییم نمیتوانیم آن را مشخص کنیم؟ بله، مقارنه ممکن است اما اینکه چه زمانی امکانیت رؤیت پیدا میکند مشکل است. «یستحیل» مرحوم آقای تهرانی در مراسلات درست است. یعنی باز خیلی غامض است. پس این یک معنای تولد بود که بهمعنای مقارنه بود. یک تولد هم بهمعنای خروج ازتحت الشعاع است. یعنی ضخامت هلال و ارتفاع آن طوری باشد که

قابل رؤیت باشد.

شاگرد: تولد آن وقتی است که از نقطه مرکزی بگذرد، و الّا دیگر معنا ندارد. چون وقتی از مرکز گذشت هلال در رشد است. اصطلاح تولد تنها در آن جا به کار میرود. بعدش که تولد نیست. ادامه بالا آمدن ماه است.

شاگرد۲: این دو تولد مانند انعقاد نطفه و وضع حمل است.

استاد: چند کتاب در رؤیت با تلسکوپ هست. سه-چهار در و نقد به هم دارند. در نرمافزار جامع فقه آمده است. الآن هم در کلمات و استفتائات زیاد میآید. میگویند ما قبول نداریم با صرف تولد هلال ماه داخل شود. عدهای دیگر میگویند چه اشکالی دارد.

شاگرد: روی اصطلاح علمی، تولد ماه آن لحظه است.

استاد: منظور من کاربرد واژه تولد، بین مفتین و باحثین بحث رؤیت هلال است. آن هم بین علماء شیعه، نه بعض اهلسنت. آنها هم به این صورت نمیگویند. عدهای میگویند ما تولد را قبول نداریم و به آن میتازند. عدهای در مقابل قبول داریم. منظور کسانی که میگویند قبول داریم، اصلاً معنای مقارنه نیست. چون میگویند اجماع مسلمین است بر اینکه صرف خروج قمر از تحتالشعاع میزان است. مرحوم مجلسی فرمودند یهود به این قائل هستند که به صرف خروج از مقارنه ماه شروع میشود. میگویند منظور از «لیس علی المسلمین الّا الرویة» این است که باید هلال داشته باشیم. «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ»[1]، وقتی از مقارنه در میشود که هنوز هلال نیست.

بنابراین به تعبیر ایشان تولد هلال، نه تولد ماه جدید، مراد است. ماه جدید در یک لحظه شروع میشود. اما هلال او چه زمانی هلال میشود؟ باید هفت-هشت پارامتر را درنرم افزار دخالت بدهند، آن وقت آن را تعیین کنند. منظور من کاربرد آن است. اگر شما رفتوبرگشت های بین باحثین این فضا را ببینید، عدهای میگویند تولد هلال کافی است. عدهای میگویند تولد هلال کافی نیست. اینجا ممکن نیست منظورشان آن باشد. و اذا دو کاربرد را دارد. اگر در نرمافزارها بگردید میبینید.

---

[1] البقره ۱۸۹

نحوه شکل‌گیری هلال در قمر و حد دانژون

شاگرد: وقتی می‌خواهد هلال متولد شود چطور ممکن است زمین و خورشید و ماه در یک خط قرار بگیرند ولی کسوف رخ نداده باشد؟

استاد: وقتی یک دور تشریح الافلاک را مباحثه کنید به جواب می‌رسید. پیشنهاد من این است که آن را تدریس کنید. یعنی شما الآن در شرائطی هستید که وقتی یک فایلی را گوش بدهید و بفهمید می‌توانید آن را برای دیگران بگویید. باید این مباحثه‌ها زیاد شود. به من بشارتی دادند که درس خلاصهٔ الحساب شروع شده. خیلی خوب است. من با یکی واسطه از کسی که خودش در کربلا متولد شده بود عرض می‌کنم؛ گفته بودند وقتی می‌خواستم از کربلا به ایران بیایم، بیست و چهار مدرس خلاصهٔ الحساب در کربلا بود. یعنی بیست و چهار اهل علمی که بالفعل خلاصهٔ الحساب را درس می‌دادند. تشریح الافلاک هم همینطور است. بحث آن را شروع کنید و برای یک نفر تدریس کنید. الآن هم در کانال‌ها می‌گذارند و هفت-هشت نفر دیگر هم استفاده می‌کنند. این کتاب‌ها باید تطبیقی احیاء شود. وقتی آن را می‌خوانید بعد می‌خواهید ببینید امروزی‌ها چه می‌گویند. قهراً ذهن هم مطلب قدیم و جدید را می‌بیند. زحمات علماء به این صورت نماند، حیف است.

> 40:28

اما اینکه چطور می‌شود، برای این است که ماه در گردش خودش به دور زمین، محور گردشش مایل است. زمین در یک مداری دور خورشید می‌گردد، اگر ماه هم معادل همین دور زمین می‌گشت، در هر ماه باید کسوف یا خسوف داشته باشیم. درحالی‌که چرخش آن مایل است. زمین به دور خورشید به‌صورت صفحه افقی می‌گردد، اما ماه که به دور زمین می‌گردد صفحه‌اش مایل است.

شاگرد: اگر به این صورت باشد که هیچ وقت قسمت تاریک ماه به سمت ما نیست. یعنی اگر ماه مقداری بالاتر از باشد نور خورشید زیر آن می‌زند و همیشه هلال دارد.

استاد: ایشان می‌گویند آن وقتی که به آن نقطه رسید و کسوف شد که هیچ، در غیر آن، ما هیچ وقت بیست و هشتم و بیست و نهم نداریم که محاق می‌گوییم و ماه کلاً تاریک است. ایشان می‌گویند اگر مقداری ماه آن طرف تر است، یک مقداری هلال داریم. این مطلب درستی است. اما حد دانژون یعنی همین. آن‌ها می‌گویند حتماً برای اینکه هلال باشد، باید یک درجه‌ای از فاصله باشد. مثلاً اگر زیر پنج درجه باشد اصلاً هلال نیست. بنابراین طبق حد دانژون، در محاق، هلال نداریم.

فعلیت انشائات طولی و جمع بین حکم واقعی و ظاهری

شاگرد: در جمع بین حکم واقعی و ظاهری اشکالی که مطرح می‌کنند این است که با صرف اختلاف رتبه، جمع نمی‌شوند. چون حکم واقعی در مرتبه ظاهری، محفوظ هست.

استاد: اصلاً من وقتی طولیت را می‌گویم به همین معنا است. بارها تکرار کرده‌ام. فایده‌ای که طولیت دارد این است که آن حکمی که در طول است، الآن بالفعل است، اما در رتبه خودش.

شاگرد: بنابراین نیاز است که در کنار طولیت، بحث فعلیت و شأنیت هم مطرح شود. یعنی چون می‌گویند حکم واقعی در حکم ظاهری هست، باید بحث فعلیت هم مطرح شود تا بگوییم بالفعل نیست.

استاد: ببینید فعلیت این است که از ثبوت غض نظر کنیم. چون در ثبوت این احکام، انشائات طولی هستند وقتی هر دو بالفعل می‌شوند با هم تنافی ندارند. او بالفعل است و این هم بالفعل است، چون انشاء آن‌ها در طول هم هستند هر دو بالفعل هستند و تضاد هم نیست. تضاد آن وقتی است که وقتی این دو می‌خواهند بالفعل شوند در زمان فعلیتشان در عرض هم بیایند. اصل طولیت همین است. یعنی درست است که الآن بالفعل است اما باعثیت را که ندارد، چون مجهول است. عدم باعثیت با بالفعل بودن منافاتی ندارد. می‌گویید چه فایده‌ای دارد؟ خیلی فایده دارد. ما بر آن آثاری را بار می‌کنیم. همه صحبت سر این است که وقتی می‌گوییم حکم طولی در فعلیت، بالفعل است، بعداً دلیل ای را که در شرع می‌آید و در جمع آن‌ها گیر می‌افتیم می‌گویید تعارض دارند. درحالی‌که تکاذب ندارند.

شاگرد: عرض من این است که بحث فعلیت باید ضمیمه شود.

استاد: فعلی بودن هر دو، اگر در ثبوتشان طولیت نباشد که فایده ندارد. باید ثبوتا یک چیزی را تصور کنیم، به‌خاطر این‌که فعلیت معلول تحقق موضوع ِثبوتی است. چه زمانی بالفعل می‌شود؟ آن وقتی که موضوع ثبوتی در خارج محقق شود. یعنی باید موضوع ثبوتی را حل کنیم تا بعد بگوییم چطور فعلیتی دارد. مرحوم آقای بروجردی که شأنی و فعلی می‌گویند، برای من صاف نشد که با صرف کلمه شأنی، آن آثار بر آن بار شود.

کسر و انکسار مالکها در تزاحمات توسط حاکم شرع

شاگرد۲: کسر و انکسار در مرحله انشاء است یا در مرحله فعلیت است؟

استاد: کسر و انکسار قبل از انشاء است.

شاگرد۲: فقیه در مقام افتاء، کسر و انکسار انجام میدهد.

استاد: فقیه در مقام افتاء نمیتواند کسر و انکسار کند. فقیه در مقام حکم حاکم شرع، میتواند این کار را بکند. حکم حاکم شرع در یک موضوع خاص، از کبریاتی که میآورد و اطلاعاتی که از صغری دارد، آن وقت کسر و انکسار میکند و میگوید در اینجا حکم میکنم که باید این کار بشود. یعنی خود او میداند که در مقابل حکم او، تزاحم هایی هست ولی از کسر وانکساری که حاکم شرع در موضوع میکند، حکم میکند.

استظهار از ادله شرعیه و استخراج تابع ارزش؛ مثال کراهت در بیان آیت‌الله بهجت

شاگرد۲: اگر در لسان ادله و روایات به ما روایتی برسد که از میزان مصالح و مفاسد افعالی، به ما خبر آورده باشد که فلان فعل مبغوض شارع و فلان فعل محبوب شارع است و ... . این روایت الآن در مقام انشاء است یا اخبار از مقام اقتضاء است؟

استاد: اگر لسان دلیل در استظهار عقلاء، طوری است که شارع متشرعه را در جریان امر گذاشته که من یک تابع ارزش تشکیل داده‌ام و این و آن ورودی است و خروجی آن نسبت به کسر وانکسارشان این است، آن جا مقامات مختلف می‌شود. شبیه آن را حاج آقا زیاد می‌فرمودند. می‌فرمودند ریخت کراهت این است که ضعیف و شدید می‌شود؛ حتی تا جایی که برطرف می‌شود. یعنی خود شارع کاری کرده که به مکلف می‌گوید روی حساب نوع، مکروه است اما خودت نگاه کن. یعنی گاهی وقتی کسر و انکسار می‌شود این کراهت اخف می‌شود. گاهی این کسر و انکسار به قدری شدید است که کلاً آن جهت مرجوحیت کراهت از بین می‌رود. این مطلب درستی است. یعنی در بعض مقامات، فقیه می‌تواند از دلیل استظهار کند که کسر و انکسار خود حکم را شارع به دست مجتهد داده یا به دست مکلف داده. در اینجا مشکلی نیست. اما در احکام وجوبی و ... فرق می‌کند.

والحمد لله رب العالمین